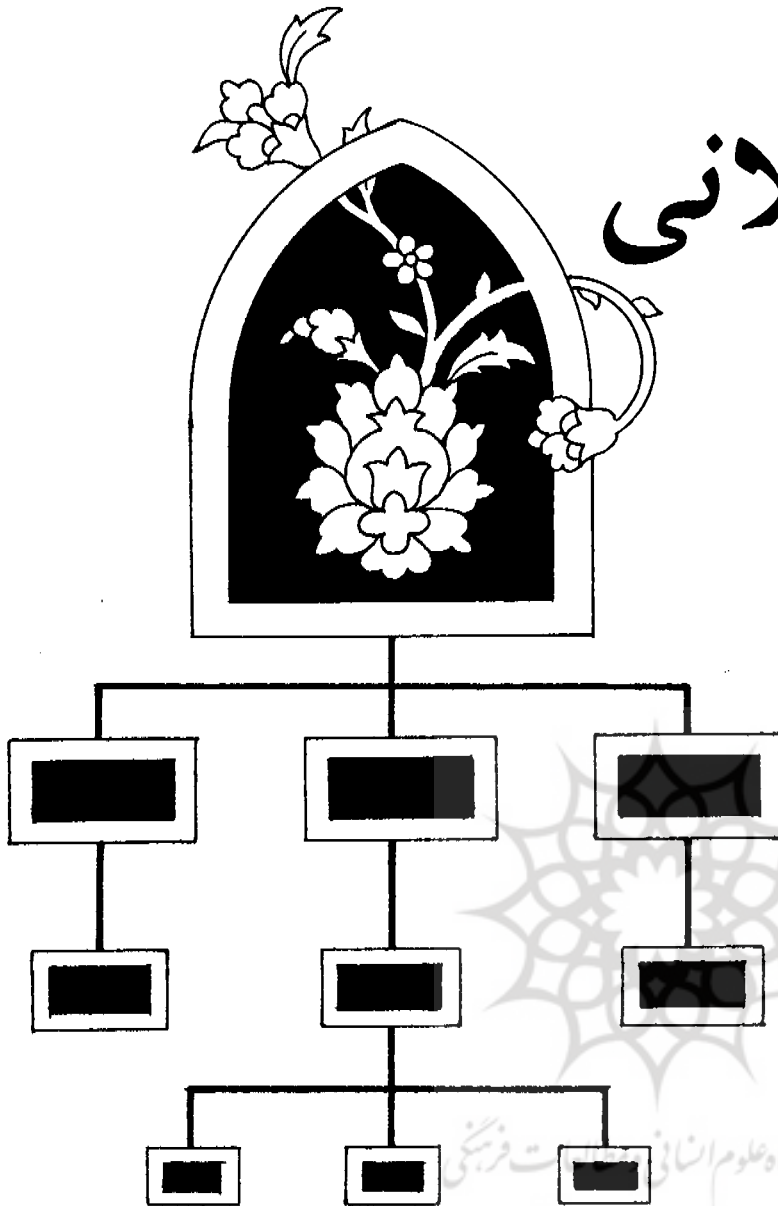


# مدیریت عقلانی و مدیریت نفسانی

حجت الاسلام والمسلمین حائری شیرازی



بحث پیرامون مدیریت است که شامل ابعاد مدیریت، اقسام مدیریت و بطور کلی مسائلی که به گونه ای با مدیریت ارتباط پیدا می کند می باشد. در ابتدای بحث به تقسیم بندی مدیریت می پردازیم.

مدیریت بطور کلی بر دو قسم است:

۱- مدیریت نفسانی

۲- مدیریت عقلانی

مدیریت نفسانی این است که نفسی چنان رعب و وحشت یا تطمیع را بر نفوس دیگران حاکم کند، که حرکات آن نفوس بر اساس جاذبه و دافعه مدیر واقع شود و صاحبان چنین مدیریت هایی می توانند در مجموعه مشخصی نظم و هماهنگی و قدرت ایجاد کنند و به کار و فعالیت پردازند.

تیمور مدیر است، هیتر مدیر است، استالین مدیر است. اینها مدیریت هایی است که نفسی بر نفوس دیگران اعمال می کند.

تیمورخان درحالی که از یک قبیله وحشی پایه عرصه وجود گذاشته است، در حد خودش هم انسان شناس و هم مردم شناس می باشد، و ضمن اینکه از تجربه هایش استفاده میکند مسائل را نیز با دقت بررسی می کند، و افرادی که فکر می کنند کاری که او انجام داده ساده و سطحی بوده است، عمق تأثیری را که او بر روی محیط

خود گذاشته است نشناخته اند. بنحوی قبایل همسایه خود را آرام نگاه میدارد، که در واقع با یک تیر چند نشان می زند و هر جا که حاکم می شود تنها مساله او رسیدن به قدرت نیست بلکه نقاط دیگر را سرکوب می کند.

مثلاً وقتی درنیشابور مختصر مقاومتی در مقابل او انجام شده بود و داماد او در همان شهر کشته شد، آن شهری را که تاریخ می نویسد یک و نیم میلیون جمعیت داشته است محاصره کرد و آنان را کشت، بعد به کشتن سایر حیواناتی که در آنجا بود

نظیر سنگ و گربه اقدام کرد و بعد خانه‌ها را ویران کرد، و برآثار ویرانه‌ها شخم زد و در آنها کاشت.

در وهله اول ممکن است این مطلب به ذهن بیاید که تیمور عطش کشتن و ویران کردن داشت، در حالیکه برنامه او چیز دیگری بوده است. او قصد داشت، صدای قدرت و حاکمیت خود را چنان به مناطق دیگر برساند که هیچگونه مقاومتی صورت نگیرد و همینطور هم شد. بطوریکه وقتی او به نزدیکی تبریز رسیده بود، تمام مقاومت‌ها از بین رفته بود و تا قلب مسکوبدون مقاومت پیش رفت.

این نحوه‌ای از مدیریت است و اکنون این نوع مدیریت اعمال می‌شود و در گذشته هم اعمال می‌شده است. در صدر اسلام (نه در دوره رسول اکرم (ص)) بلکه در دوره معاویه و زیاد ابن ابیه پدر عبیدالله ابن زیاد که محیط زندگی آنان کشور عراق بود و عراق از پر مسئله‌ترین مناطق آن زمان بود. هر حاکمی که به عراق می‌فرستادند بعد از مدتی یا استعفا می‌کرد، یا کشته می‌شد، و یا

**\* حکومت نفس بر نفس دو جزء دارد، یکی اینکه حاکم، برخوردار از شخصیتی نفسانی باشد، دوم اینکه محکوم نیز بر اساس نفس از حاکم جبار اطاعت نماید.**

شورش‌هایی علیه او صورت می‌گرفت تا اینکه زیاد آمد. و قدرت را به دست گرفت و در همان شروع کار حکومت نظامی اعلام کرد. شب اول هفتصد نفر تمرّد کردند، همه را کشت، شب دوم حدود هفتاد نفر تخلف کردند و

شب سوم، یک نفر و شب چهارم هیچکس تخلف نکرد.

و بعد، تمام کسانی را که فکر می‌کرد محرک جریانی باشند دستگیر کرد، و رؤسای قبایل را نیز تطمیع و تهدید کرد، و بعد از مدتی نامه‌ای به معاویه نوشت که من عراق را با دست چپم اداره می‌کنم، و دست راستم بیکار است. معاویه در جواب نوشت «فارس را برای دست راست تو فرستادم» که در اواخر فارس و عراق را بصورت یکجا اداره می‌کرد اما به چه ترتیب و چگونه به اداره حکومت می‌پرداخت؟

مشخص است، از زیردستانش کار می‌گرفت و آنان را خفت می‌داد و سبک می‌کرد.

قرآن در یکی از سوره‌ها، آئین مدیریت را برای کسی که می‌خواهد، بر نفوس دیگران حکومت کند، در جمله‌ای کوتاه بیان کرده است. قرآنی که به ذهن می‌آید قصه بیان می‌کند، گاهی قوانین مهم اجتماعی را در چند کلمه بیان کرده و عبور می‌کند، تا آنان که اهل فهم و درایت هستند، در زمان مناسب این معادن گنج را استخراج کنند. قرآن حتی رمز غلبه یک حکومت جائز را بیان داشته و روش حکومت نفسی را بر نفوس دیگر تشریح می‌کند که اگر اشراری اهل سوء استفاده باشند، می‌توانند از این مطلب بهره‌برداری نموده و روش خود را بیابند. قرآن درباره فرعون و نحوه حاکمیت او می‌فرماید: «فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ انهم كانوا فاسقین».

فرعون به قوم خودش خفت داد و آنان نیز از او اطاعت کردند. همانا آنان افرادی نابکار و فاسق بودند. مثل خفت و استخفاف همانند خروج

و استخراج است. خروج یعنی رفتن و بیرون شدن و استخراج یعنی بیرون آوردن. خفیف یعنی سبک بودن و استخفاف یعنی به سبکی گرفتن و کوچک شمردن. قرآن می‌گوید روش حاکم در حکومت‌های طاغوتی که اساس آنها بر مدیریت نفسانی است این است که زیردستان خود را کوچک

**\* مدیریت نفس بر نفس، زمانی تحقق می‌یابد که مدیر متکی بر وحشت، رعب و تطمیع، اراده خویش را اعمال کند.**

کند و به آنان خفت بدهد - بعضی مواقع ظاهر قضیه برای ما روشن نیست ولی باطن آن استخفاف است.

در دوران طاغوت ملاحظه می‌شد، ملکه همسر طاغوت بعنوان دادن مدرک تحصیلی به دانشگاه می‌آمد عزت را در این قرار می‌دادند که شخصی که به بالا ترین مدارج علمی رسیده در هنگام دریافت مدرک خود دست ملکه را ببوسد و عکاس زیردستی در آنجا حاضر باشد و در هنگام بوسیدن دست ملکه عکس بگیرد.

حالا اگر این کار را به ایشان تحمیل می‌کردند این استخفاف رسمی بود. استاد را چنان شستشوی مغزی کرده بودند که شخصاً برود و با یک عکاس زبردست قرارداد ببندد و پول اضافی نیز بدهد تا از آن لحظه‌ای که لب او به دست ملکه می‌رسد عکس تاریخی تهیه کند تا بعدها این عکس را در قاب خاتم گذارده و بالای میز کارش نصب کند، که من یک لحظه استثنایی در سراسر زندگی داشتم و آن هنگامی بود که دست ملکه را بوسیدم. امریکا برای حفظ منافع خودش یک نوکر سرسپرده را ماموریت داده

واسم او را شاهنشاه گذاشته بود. این استخفاف است و جزء رموز مدیریت نفسانی است.

گاهی انسان فحش و فوضیحت و رسوائی را استخفاف می نامد این استخفاف سطحی است. استخفاف عمیق آن است که فرد استخفاف شده آن را کرامت و عزت بداند. ذلت را

## \* روش حاکم در حکومت های طاغوتی که اساس آنها بر مدیریت نفسانی است براساس تحقیر زیردستان مبتنی می باشد.

عزت دانسته و تحقیر را تکریم تلقی کند.

یکی دیگر از روشهای استخفاف فراهم ساختن کاخ ها و تزئینات و تجملات است. زمینه را برای ارزش و شکوه کاذب ایجاد کردن و از مردم فاصله گرفتن از زمره این روشهاست.

وقتی انسان تخت جمشید را ملاحظه می کند سنگ های تراشیده شده اسر سراها، سنگ های بزرگ صاف و صیقلی که درزهای آن مشخص نیست را می بیند، نمی خواهد تعظیم کند، ولی احساس کرنش می کند. گردنکشان وقتی این سرسراها و پلکان را می دیدند، و مشاهده می کردند که خوانین (خدای چه ها)، رؤسای حکومت ها و شاهزادگان هدایا را بر سر خود گرفته و می آورند و مجسمه آنها بر روی سنگ ها دیده می شود بی اختیار به تواضع می افتادند. اینها نمودارهای حکومت نفس بر نفس است.

سیاست کنونی امریکا نیز بر همین اساس استوار است. حاکمیت کشوری

را به فردی واگذار می کند، او چند نفر را اعدام می کند، تلاش می کند تا از افراد اطاعت و انقیاد بگیرد و بعد شایع می شود که این فرد نیرومند است.

مثلاً پهلوی عده ای از خوانین را دستگیر و اعدام کرد تا زهر چشم بگیرد و آنوقت که رزم آرا می رفت تا به یک مرکز قدرت تبدیل شود نانوایی را که تخلف کرده بود گرفته و در تنور نانوایی سوزاند، تمام آب ها از آسیاب افتاد. فرعون چهار میخ می کشید، میخ به دست و پای اشخاص می کوبید، تا جان بدهند.

حکومت نفس بر نفس دو جزء دارد: یکی اینکه حاکم نفسانی باشد و جزء دوم اینکه محکوم نیز براساس نفس از حاکم جبار اطاعت نماید. محکوم کسی باشد که حاکم بر او سلطه داشته باشد و درآیه نیز همین مطلب روشن می شود می فرماید: **فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**، فرعون قوم خودش را ضعیف کرد تا قوم مطیع او شدند، و قوم او فاسق بودند یعنی طبیعت فساق بدین گونه است. که اگر خفیف شوند، اطاعت می کنند و در صورت احترام و تکریم، طغیان می کنند.

برخورد رژیم بعث عراق با جمهوری اسلامی چگونه بود؟ با تجاوز و قلدری جنگ را شروع کرد، ولی اکنون که به قدرت حکومت اسلامی پی برده است، به التماس افتاده و از تجاوز خود پشیمان شده است.

شما برخورد قبل از انقلاب را با طاغوت و ساواک ببینید هر چه انسان با آنان نرم می آمد و عقب نشینی می کرد توقعات آنان بیشتر می شد ولی چنانچه ایستادگی می کرد واز خود مقاومت نشان می داد آنان مقاومت کمتری

نشان می دادند. می گفتید ما کاری به حکومت نداریم و می خواهیم بی طرف باشیم و کار اداری مان را انجام دهیم. انسان را متهم به خیانت به مملکت می کردند و می گفتند باید در صدد جبران برآیی و تمام گزارشات بدست آمده را در اختیار رژیم قرار دهی. اما اگر فردی اظهار می کرد من وظیفه شرعی ام تشخیص دادم که با شما برخورد کنم. می گفتند، خیلی برای ما مسأله درست نکن، حدود را نگاه دار، ما هم حدود تو را نگاه می داریم مثلاً اسمی از شاه بزبان نیاور و به شئونات دربار لطمه وارد نساز، اما بر علیه بقیه مسئولان می توانی تبلیغ کنی.

سیاست آنها چگونه بود؟ وسعت سیاست خارجی آمریکا به تعداد کشورهای است که در عالم وجود دارد، براساس محاسباتی که از جهات مختلف بر روی ملل جهان انجام

## \* خصیلت افرادِ نفسانی و غریزه پرست ها بدین گونه است که اگر آنان را خفیف کنی، اطاعت می کنند و اگر آنها را مورد احترام قرار دهی، به طغیان دست می زنند.

می دهند به برنامه ریزی های مناسب اقدام می کنند و بدین ترتیب مدیریت خود را اعمال می کنند.

حتی شخصی که فقط از راه کتک زدن فرزندش یا ترساندن همسرش قصد اعمال مدیریت دارد (اساس کارش بر مدیریت نفسانی است) پس همه اینها از انواع مدیریت هایی است که نفسی بر نفوس دیگر اعمال می کند، که من جلوه هایی از آن را ذکر کردم تا هر جا این نوع مدیریت

مید، آن را بشناسید، و حساب شده  
برخوررد نمائید.

### مدیریت عقلانی:

مدیریت عقل با عقل و قلب با قلب  
بارتست از اینکه مدیر براساس  
باهی حرکتی را بصورت هماهنگ  
بین مجموعه ای ایجاد نماید، که  
بین مجموعه آزادی، شرافت،  
فلال و سایر فضائل حکمفرما باشد.  
مثلاً شما یک مدیر هستید، و  
خواهید بین آموزگاران و شاگردان  
ایجاد یک هماهنگی قلبی کنید،  
ر قصد مدیریت نفسانی داشته  
ید، باید در طول نظامی واقع شوید،  
در آن نظام، مدیریت نفسانی اعمال  
ود، تا شما هم در یک گوشه آن  
نید اینچنین مدیریت کنید، وگرنه  
ا اذیت می شوید. در جامعه ای که  
ر و هیئت حاکمه براساس مدیریت  
سانی عمل می کنند، آسان ترین نوع

### مدیریت عقلانی و یا به تعبیر

### بگر مدیریت قلب بر قلب

رتست از اینکه مدیر براساس

باهی، به صورت هماهنگ

رکتی در بین یک مجموعه

صی ایجاد کند.

ریت، مدیریت نفسانی است. فرد

ش را عضو سیستم قرار می دهد،

رت میگیرد و در درون تشکیلات

ش اعمال قدرت می کند.

شاه چگونه بود؟ به آمریکا تکیه

کرد و بر مردم فشار می آورد. یک

بر مدرسه هم به وزارتخانه تکیه

کرد و بر معلمان فشار می آورد. معلم

ز روی مدیر تکیه می کرد و

ش آموزان را مرکز فشار خود قرار

داد. یک سیستم کامل از کنگره

آمریکا گرفته، تا کلاسها و مدارس و  
درون خانه ها حکمفرما بود. یعنی یک  
واحد کوچک از یک سیستم وقتی به  
کل سیستم متصل می شد صاحب  
قدرت می شد و اعمال قدرت می کرد  
اما در نظامی که جدیداً متولد شده، امام  
نه تابع شرق است، و نه مطیع غرب  
می باشد. آن مدیریت سابق از بین رفته  
و امام بدون تکیه به آنها، بلکه با  
ایستادن در مقابل همه آن مظاهر  
می خواهد، مدیریت کند.

اصلاً پیدایش حکومتی که امام در  
راس آن قرار دارد پیدایش یک سبک  
جدید مدیریت در عالم است، و اگر  
کسی روش کار امام را مطالعه کند  
روش مدیریت قلب با قلوب را  
می بیند.

مدیریت خدایی اینگونه است و  
مدیریت انبیاء نیز بدین صورت است  
در ابتدا هم وقتی خداوند می خواهد  
مدیر خودش را به جامعه عرضه بدارد او  
را با قدرت نمی فرستد. اما ابلیس  
وقتی می خواهد مدیر به جایی بفرستد با  
قدرت می فرستد ببینید بین مدیریت  
خدایی با شیطانی چه مقدار تفاوت  
است. شیطان هرگاه می خواهد برای  
جائی مدیر بفرستد قدرت سیاسی،  
نظامی، اقتصادی را پشتوانه او قرار  
داده و حتی او را برای این کار آموزش  
می دهد. اما خداوند هیچکدام از انبیاء  
خود را با قیافه وحشتناک و اخلاق  
رعب آور به میان مردم نفرستاد بلکه از  
نظر قیافه و شکل ظاهری همه بشکل  
فقر بودند.

علی (ع) در خطبه ای می فرماید:  
«... وَضَعْفَةٌ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنَ مِنْ  
حالاتهم» خداوند انبیاء را نزد  
دیدگانی که آنان را می نگرند، ضعیف  
قرار داد. آنطور که مردم از ظاهر ایشان

می دیدند که لباسشان، لباس فقراء،  
خوراکشان، خوراک فقراء، خانه و  
مرکبشان، همانند فقرا و نشست و  
برخاستنشان با فقراء است، می گفتند  
اینها از افراد طبقه سه هستند.

در این رابطه در متون اسلامی  
چنین آمده است: «فدخل موسى واخاه  
هارون على فرعون و عليهما مدرعة من

**\* پیدایش حکومتی که امام در  
رأس آن قرار دارد، پیدایش یک  
سبک مدیریت جدید در عالم  
است.**

**صوف و بایدبهم عصى»** یعنی هنگامی  
که موسی و برادرش هارون نزد فرعون  
آمدند لباسی از چوپانان در برشان بود و  
چوب نتراشیده ای در دست داشتند.  
هنگامی که فرعون قیافه اینها را دید  
گفت: اینها چنانچه ادعا می کنند، اگر  
از طرف خدا آمده اند ما انتظار داشتیم  
زینت آلات آنان با جواهرات ما قابل  
مقایسه نباشد. و سراغ دست بند زرین  
و لوح طلائی حاوی ماموریت آنها را  
می گرفت.

رسل خداوند همه به قیافه فقرا  
هستند، اکنون امام نیز اینگونه است  
لباسش لباس معمولی اهل علم است  
که از دوران طلبگی در برداشته است.  
خوراکش با مردم فرقی ندارد حتی  
عادی تر از سایرین است. خانه اش هم  
معمولی است. جای مخصوصی ندارد،  
بلکه از حسینیه ساخته شده قبلی جهت  
دیدار استفاده می کند. اما وقتی آمریکا  
نماینده خودش را برای مأموریت به  
جایی میفرستد، اول یک ناوگان  
می فرستد مانوری بدهد و حرکتی بکند  
بعد او بیاید.

شما خیال می کنید امام زمان (ع)  
چگونه ظهور می کند؟ این انقلاب،

طلوع فجر و سپیده قیام حضرت مهدی (ع) است، امام از هیچ شروع می‌کند تا کسانی که به او می‌پیوندند، از ترس نباشد از روی آگاهی باشد. رهبر انقلاب اگر با قدرت می‌آمد یک عده متملق دور او جمع می‌شدند. در صورتی که هرکس به امام نزدیک تر بود بیشتر کتک می‌خورد و فحش بیشتری می‌شنید و بیشتر شکنجه شده و بیشتر به زندان می‌رفت، تا اطرافیان او از خالصین باشند، البته ادعای محبت امام غیر از محبت امام است.

عده‌ای برای علاقه‌ای که به او دارند گرد وجودش می‌چرخند و کسانی که علاقه‌مند به امام هستند می‌آیند تا چیزی بدهند نه اینکه چیزی بگیرند.

مدیریت امام را ببینید از روز اول با یک قیافه ساده حرکت کرده و کسانی اطرافش آمدند که بین آنها و امام بجای اینکه رعب و وحشت، حاکم باشد رغبت و علاقه، حاکم است.

این مدیریت روحانی و رحمانی است، مدیریت قلب بر قلب است. درست بر ضد مدیریت نفس بر نفس. والان دو سبک مدیریت دارند با هم برخورد می‌کنند، هرچه مدیریت به طواغیت نزدیک تر باشد، نفسانی تر و هرچه این مدیریت به امام و مکتب نزدیک تر باشد خدائی تر است.

در این مدیریت چه شیوه‌ای حاکم است؟ در قرآن کریم آمده است: «واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین» درست برخلاف روش قبل که پیرامون آن صحبت کردیم: «فاستخف قومه و اطاعوه» فرعون مردم را خفیف می‌کرد و خود را بالا می‌گرفت، خداوند به نبی خودش

می‌گوید: برعکس این رفتار کن و برای این مؤمنین که پیرو تو شدند، بالهای خود را پایین بیاورد (شانه‌هایت را پایین بیاورد). کیوتر وقتی می‌خواهد با کیوتر دیگر نبرد کند بالش را بالا می‌گیرد، و وقتی می‌خواهد جوجه‌هایش را زیر پر و بال بگیرد بالش را می‌اندازد، بال آویخته است. عرب به این آویختگی بال می‌گوید: «خفض جناح».

مدیر چگونه و با چه کسی خفض جناح کند؟ آیا با شاگردانی که هنوز

**\* مدیر باید بین افراد ضعیف و قوی هماهنگی برقرار کند، از قوی بخواهد آرام‌تر حرکت کند و ضعیف را یاری کند که از مسیر باز نماند.**

به آنها شخصیت نداده می‌تواند خفض جناح کند؟ شمانسبت به بچه‌هایتان می‌خواهید خفض جناح کنید، آیا اگر ساخته نشده باشند اثر خواهد گذارد؟ مدیریت روحانی کار ساده‌ای نیست و گاهی مدیران مدارس می‌خواهند به این شیوه عمل کنند، بچه‌ها برآنان مسلط میشوند، و اذیت می‌کنند. ببینید امام چگونه است باید در رفتار امام دقیق بود. شما هیچوقت یک حرکت سبک از امام ندیدید راه رفتن او سنگین و حرکاتش موزون است. اما چطور است که مثل انبیاء است؟ اینجا دقیق است.

در امام یک ابهت و جلالی هست که از انبیاء به ارث برده است وقتی پیامبر (ص) به خدیجه آمده بود، مشرکین نماینده خود را فرستادند، که ظاهراً مُغیره ابن شعبان بود او می‌خواست حضرت را کوچک کند و در کلامش الفاظ سبک بکار ببرد.

روبروی حضرت نشست و همینطور که حرف می‌زد دستش به محاسن حضرت می‌خورد تا با این کار حضرت را خوار کند، یکی از مسلمانان بالای سرش ایستاده بود و هر وقت دستش می‌رفت تا به محاسن حضرت بخورد، با نوک شمشیر به دست او می‌زد. او تمسک تمهیدات را بکار برد تا حضرت کوچک کند اما همان شخص وقت برگشت در مقابل سؤالی که پرسیدند پیامبر چگونه فردی بود؟ گفت: پیام متواضع است اما قیصر و کسری در برابر مردم خودشان اینقدر عظیم و با مهابت نیستند.

بعضی افراد تواضع را می‌بینند، مهابت را نمی‌بینند. از این جهت بعضی از مدیران و یا معلمانی که می‌خواهند آدم خوب و مؤمنی باشند آلت دست و وسیله تفریح بچه‌ها می‌شوند. فکر می‌کنند اگر بچه‌ها با آنان بخندند و شوخی کنند اجر و ثواب می‌برند، خیر هم بچه بد تربیت می‌شود و هم خود او ضایع شده و نمی‌تواند معلم خوبی باشد. این بچه اگر امروز معلم خود را به تمسخر گرفت، فرد می‌خواهد به نظام پوزخند بزند. اگر امروز توانست در مقابل استادش بایستد فردا در مقابل دیگران می‌ایستد و فاسد و ضایع می‌شود. این برخورد بخاطر این است که شنیده، مومنین متواضع هستند اما نمی‌دانند که مؤمنین در مقابل مؤمنین متواضع هستند ولی در مقابل جلوه نفس افراد، صاعقه هستند. کوبنده هستند و برخوردی جدی دارند. خداوند در آیه فوق الذکر می‌فرماید: «نسبت به مؤمنینی که تابع تو هستند خفض جناح کن.»

آن مومنینی که اسم ایمان می‌آورند ولی فساد می‌کنند و اعمال



خلاف انجام می دهند، دیگر مشمول به فوق نمی شوند. کسانی که حکم خدا را سبک می شمارند از نظر اسلام مستحق مجازات هستند آنهم به کیفیتی که عده ای شاهد بر آن بوده و در دل شخص مجازات کننده نیز ترجمی ایجاد نشود. این همان حاکم مهربان و دلسوز است. پس معلم هم باید بداند. شاگرد، نفس دارد اگر او آزادی مطلق دادی، دیگران را سبک می کند و باعث تمسخر معلم می شود. پس انسان باید طرف خود را بشناسد، و در مقابل نفس آنان قانون و مقررات بگذارد، مهابت داشته باشد.

با توجه به این مسائل معلم چه کند که در خود ایجاد مهابت کند؟ اسلام می گوید «بکثره الصمت تکون مهابة» به زیادتی سکوت، مهابت ایجاد می شود. نه اینکه شاگرد را بزنی و تهدید کنی. این ضعف است اگر توانستی بدون اینها مهابت ایجاد کنی قوی هستی، معلم اگر پرحرفی کرد سبک می شود.

گاهی افراد رفته اند برای ملاقات با امام وقت زیادی بگیرند. ولی در مقام عمل، ملاقات وقت بسیار کمی را اشغال کرده بود. یکی از افراد برای دیدار امام وقت زیادی گرفته بود، رفت و بعد از چند دقیقه برگشت، گفتند چه شد که با این سرعت برگشتی؟ گفت: «العظمة لله، العظمة لله» این مهابت است. انبیاء مهابت دارند، ائمه مهابت دارند و اینها نکات دقیقی است که فرد باید موضع هریک را بشناسد. هرچه انسان، حالی توجه به مسائل شرعی اش، بیشتر شود، از کار لغو بیشتر اعراض می کند. شما هیچگاه دیدید امام با دستش بازی کند؟ یا با چیزی خودش را آرامش بدهد؟ تسبیح دست بگیرد و بگرداند؟ چرا؟ چون

عظمت دارد، و این عظمت سبب اعراض از لغو بشمار می رود.

این مدیریت الهی و روحانی است، در مدیریت الهی، اطاعت است، عظمت است، اما به سبک دیگر و از راه دیگر. در مدیریت نفسانی از طریق ناسزا و جوسازی اطاعت می گیرند شما به تبلیغات و نامه های گروهکها وقتی که می خواستند اطاعت بگیرند توجه کنید، ملاحظه می کنید که فحاشی، رایج ترین برنامه آنهاست. علی (ع) در جنگ صفین دید، مؤمنین و اتباع بنی امیه به یکدیگر فحش می دهند، فرمود: من دوست ندارم ببینم به آنها فحش می دهید شما عمل آنها را برایشان باز کنید این برای آنها خیلی شدیدتر است.

مدیر مثل رئیس کاروان است، در کاروان هم ضعیف وجود دارد و هم قوی، باید ترمزی باشد برای قوی تر و گازی باشد برای ضعیف تر تا

### \* کار امام این گونه است که حرکات جامعه را براساس استعداد جامعه تنظیم کند.

ارتباطشان را حفظ کند و قافله از وسط بریده نشود.

کار امام نیز این گونه است که حرکات جامعه را براساس استعداد جامعه تنظیم کند، نه براساس کشش خودش، و با توان جامعه حرکت کند، شعارهایی که انتخاب می کند، براساس آگاهی جامعه انتخاب کند، نه آگاهی خودش.

امام یکوقت میگفت، ما می خواهیم، قانون اساسی اجرا شود (قانون اساسی سابق)، آگاهی مردم

بیشتر شد، ولایت فقیه و حکومت اسلامی را مطرح کرد، بعد گفت ما می خواهیم در ایران حکومت اسلامی تشکیل دهیم، حالا هم می گوید، آیه قرآن فرموده «وإقاتلوهم حتی لا تكون فتنة» بجنگید تا در عالم فتنة ای باقی نماند. پس مدیر هم باید بین ضعیف و قوی هماهنگی برقرار کند، از قوی بخواهد آرام تر حرکت کند و از ضعیف بخواهد که عقب نیافتد. اول صبر کند که اینها را حرکت بدهد، بعد خودش برود.

این روش حرکت و روش مدیریت است، وقتی مدیر می خواهد، کاری انجام دهد، اول باید زمینه ایجاد کند، مثلاً مدیر مدرسه ای می خواهد حرکتی در جهت نظافت مدرسه ایجاد کند، باید مسئله را به این صورت مطرح کند که بچه ها خواسته اند، اجازه بدهیم کف مدرسه را تمیز کنند، یا اگر کسی نامه ای در این زمینه نوشته آن را قرائت کند، نه اینکه بگوید ما می خواهیم این کار صورت بگیرد، بگوید از من خواسته اند این کار را انجام دهند نظر شما چیست؟ یا مثلاً مدیر می خواهد از طریق انجمن اولیاء و مربیان پولی برای مدرسه جمع کند. ابتدا باید ضرورت کار برای اولیاء روشن شود، به اهمیت موضوع پی ببرند، عدالت را در دریافت کمک ها احساس کنند، آنوقت کمک می کنند. شما در محیط خودتان و در تجارب خودتان نکاتی را متوجه می شوید که باید سعی کنید واقعیات را ببینید و با آن قانون کلی که در آن دو روش عرض کردم، تطبیق دهید، و هرگاه به مسئله جدیدی رسیدید، یادداشت کنید و از مجموعه تجارب شما اطلاعات زیادی برای دیگران بوجود خواهد آمد، که در امور مختلف راهگشای آنان خواهد بود.